

این نامه بر «نفثة المصدور ثانی» مقدم باشد...^۱ این شرح، طولانی است و صاین الدین علی شیوه رفتار دولت وقت را با یک مظنون و متهم سیاسی با دقت بیان می‌کند که از لحاظ تاریخی جالب است. این که کسی مانند «قاسم انوار»، مولانا معروف خطاط، و «صاین الدین علی ترکه» در خانه اسرارآمیز تیمچه شهر هرات با احمد لر تماس می‌گرفتند و او را به کشتن شاهرخ یعنی در واقع انتقام گرفتن حروفیه تشویق می‌کردند، خود نشانه ریشه عمیق جنبش حروفیه در میان روشنفکران معروف عهد، و تلاش آنها برای واکنش در مقابل کشتار خشن هیئت حاکم وقت است.

اصول اندیشه‌های فرقه حروفیه

جنبش حروفیه، خواه از جهت محتوای فکری و خواه از جهت محتوای تاریخی خود، «بسیار جالب است. از جهت محتوای فکری، این آموزش صوفیانه رمزآمیز ریشه عمیق در کهن‌ترین اشکال تفکر (لدنی و سزی) اقوام ایرانی، عبری و عربی درباره خواص غریبه اعداد و حروف دارد. از جهت تاریخی، این جنبش جزو سلسله جنبش‌های صوفیانه‌یی است که با هیئت حاکم و مذهب مسلط وقت، مردانه در می‌افتد و نمودار مبارزه طبقاتی در جامعه فتودالی است. از آنجاکه طرف تیز این جنبش مانند جنبش سریدارته، علیه غاصبان مغولی است رنگ میهن پرستانه آن نیز آشکار است. اگر از جهات محتوای فکری خود، جنبش حروفیه غیر معقول و خرافی است، از جهات مضمون تاریخی خود، یعنی از جهت جنبه ملی و طبقاتی خود مترقی است...»^۲

به نظر هلموت ریتر «فضل الله نوعی واقع‌بینی بسیار اغراق‌آمیز تعلیم می‌دهد: به عقیده وی واژه‌ها یعنی نام چیزها خود آن چیزها هستند، نام و نامیده یکی است، «اسماء عین مسمی» (جاویدان‌نامه نسخه جودی ۲۰ a) اثبات این نظر در رساله (۲) مندرج است و ما در اینجا مختصراً به چند اصل آن اشاره می‌کنیم: وقتی دو چیز عین یکدیگرند که رفع یکی سبب رفع دیگری گردد. اگر از اشیاء نام آنها را برداریم، خود

۱. همان کتاب، ص ۲۳.

۲. احسان طبری: ویژگیها و دگرگونیهای جامعه ایران...، از ص ۳۳۶.

است و در اثبات این رأی به حدیثی استدلال می‌کردند که طبق آن آدم به صورتِ خدا آفریده شده و حدیث دیگر که می‌گوید پیغمبر هنگام معراج خدا را به هیأتِ پسری خوب‌رویی دید. فضل، قدم را فراتر می‌نهد، در نظر او مظهر و مظهرِ هر دو یکی است از این جهت انسان نه فقط عرشِ خدا بلکه خود خداست، پس جای شگفتی نیست که پیروان فضل بالاخص او را خدا می‌دانستند... فرقهٔ حروفیه با اظهار این عقاید که شمه‌یی از آن به اختصار گذشت، خود را از قید یکی از ارکان اصلی معتقدات اسلامی یعنی غیبت و نامرئی بودن ذات پروردگار در این جهان خاک، آزاد کرده است و آیه «لَنْ تَرَانِي» که در کوه سینا خطاب به موسی صادر گشت (سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۴۳) دیگر اعتبار ندارد، چنان که در بشارت‌نامه گوید: «از خمار لَنْ تَرَانِي رسته‌ایم». فرقهٔ حروفیه مردمانی زحمتکش و پاکدامن بودند. فضل و مریدانش از رنج دست خودشان می‌خوردند، هرگز به کسی به‌دیدهٔ شهوت نمی‌نگریستند و از کینه‌ورزی اجتناب می‌کردند.»

علل رشد تصوف و اندیشه‌های عرفانی در ایران قبل از اسلام

به حکایت تاریخ، قبل از ظهور اسلام، مخصوصاً در اواخر حکومت ساسانیان، در ایران و سایر کشورهای شرق نزدیک به علت محرومیت‌های گوناگون و استثمار شدید طبقات زحمتکش و زورگویی سلاطین و مظالم فئودالها و طبقات ممتاز، زمینه برای رشد تصوف و اغراض از زندگی آمیخته با تجمل فراهم گردیده بود. پس از ظهور اسلام، اندیشه‌های صوفیانه از قرن دوم هجری قمری به بعد، کم و بیش در ایران و سایر کشورهای خاورمیانه رو به رشد نهاد.

منابع خارجی تصوف

غیر از زمینه داخلی که بطور اجمال به آن اشاره کردیم تصوف ایران از منابع خارجی نیز تأثیر پذیرفته است.

اما منابع خارجی تصوف اسلامی که تدریجاً و در طی قرون به سبب ورود اتباع مذاهب و ادیان و فرقه‌های مختلف اهل کتاب و غیر اهل کتاب، و نفوذ بقیائی از عقاید آنها - در محافل صوفیه وارد و مقبول شده است، عبارتند از: دیانت مسیحی و اعمال رهبانان، افکار هندی و بودایی، اندیشه‌های ایرانی (گنوسیان و مانویان) و فلسفه نوافلاطونی.

مانی می‌کوشید دین او سراسر عالم را فراگیرد. وی برای اجرای این نقشه، عقاید خود را با عقاید ملل و نحل مختلف وفق می‌داد و از اصطلاحات و تعبیرات آنها برای جلب قلوب عموم ملل استفاده می‌کرد. به نظر حسن تقی‌زاده شرح عقاید

و بیان سیستم فکری و مذهبی مانی فوق‌العاده عجیب و دشوار و در مواردی متناقض و غیرقابل درک است؛ مخصوصاً موقعی که وی از ده آسمان و هشت زمین و هفت ستون و سه چرخ و دیوهای دریا و قسمتهای آسمان سخن می‌گوید و ضخامت هر فلک را ده هزار فرسنگ می‌خواند، درک و توجیه مطلب بسی دشوار می‌شود. اساس دین مانی بر دو اصل خیر و شر و نور و ظلمت و سه دور، یعنی ماضی و حال و استقبال، مبتنی است. منشأ کل وجود یا خدای بزرگ دوتاست که یکی را نور و دیگری را ظلمت می‌نامیم.

قبل از حدوث خلقت این دو اصل مجزا و مستقل از یکدیگر وجود داشته است: مَقَرَّ نور در بالا و مَقَرَّ ظلمت در پایین بود؛ در قلمرو نور نظم و آرامش و صلح و سعادت حاکم بود، در حالی که در منطقه ظلمت اغتشاش و ظلم و کتافت فرمانروایی داشت؛ مانی اولی را درخت حیات و دومی را درخت مرگ نامیده است (شبیبه شجره طیبه و شجره خبیثه در قرآن).

حکمت عملی مانویان مبتنی است بر خویشتن‌داری، که از آن به ۷ مَهر (به ضم میم) تعبیر می‌شود؛ از جمله مراد از مَهر دهان احتراز از گفتار بد و کفرآمیز و مَهر دست خودداری از اعمال زشت و مَهر دل خودداری از شهوات و آرزوهای پلید است.

این مَهرها و ممنوعیتها برای عامه مؤمنان و گروه برگزیدگان مفهوم واحدی نداشت؛ برگزیدگان محرومیتهای بیشتری را تحمل می‌کردند و از خوردن گوشت و آزار رسانیدن به ذرات نور و خوردن شراب و اختیار زن خودداری می‌ورزیدند. دادن زکوة و روزه گرفتن و نماز گزاردن تکلیف عمومی بود؛ در ۲۴ ساعت چهار نوبت نماز می‌خواندند، پیش از شروع نماز با آب وضو می‌گرفتند و در صورت فقدان آب با خاک و چیزهای دیگر تیمم می‌کردند. در نماز دوازده بار به سجده می‌افتادند و صدقه دادن واجب بود. صوفیان اصیل نیز مانند مانویان برای درک حقایق و کشف اسرار از مجاهده و ریاضت روگردان نبودند.

گزیده اندیشه‌های مانی بی‌شک به‌عنوان پایه و اساس اندیشه‌های صوفیان راه یافته به ذکر گزیده‌یی از نظریات او می‌پردازیم: «لایه زنده بود و شایع بود و نایب شده و ای منادی بزرگ، تو روان مرا از خواب بیدار کردی!» (از نوشته‌هایی که در تورفان بدست آمده) «احکام خیرد و روشهای نیکوکاری، همه یکی پشت سر دیگری، با نظم و ترتیب از طریق پیکهای ایزدی برای ما فرستاده شده. آورنده این پیام برای مردم، روزی از هندوستان بود و بودا نام داشت و روز دیگر زرتشت بود که از سرزمین ایران برخاسته بود، زمانی هم عیسی بود که روشنائی خدا را به باخترزمین ارمغان آورد، واپسین پیام‌آور آخرالزمان من هستم، یعنی مانی که از مرز و بوم بابل می‌آیم» (شاپورگان).

مانی خود را پیامبر آخرالزمان می‌شمرد، پیروان او می‌بایست در راه گسترش و تبلیغ نظریات او کوشا باشند؛ عقاید مانی را باید در کتابهایش جستجو کرد. اینک فهرست آثار او: (۱) شاپورگان (به زبان پهلوی) (۲) انجیل زنده یا جاویدان (۳) گنجینه زندگی (۴) پراگمانیا (حاوی، یا جامع کتاب اعمال) (۵) کتاب رازها (۶) کتاب دیوها. بیشتر این کتابها و رساله‌ها به زبان سریانی و یا زبان آرامی است، علاوه بر کتب سابق‌الذکر، کشفهای مهم و آثاری از اواخر قرن نوزدهم که در منطقه تورفان و ترکستان چین و دیگر مناطق آسیا بدست آمده است مدارک اصیل و گرانقدری در اختیار پژوهندگان و اهل تحقیق قرار داده است.

مبنای عقاید مانویان
مبنای عقاید مانویان نوعی عرفان یا گنوسیزم (Gnosticism) بود که با مذهب الهیون کم و بیش تعارض دارد. دریک متن گنوسی چنین آمده است: پایه عقیده ما شناسایی خود ماست، یعنی دانستن آنچه هستیم و آنچه شده‌ایم، از کجا آمده‌ایم، و به کجا افتاده‌ایم. و به کجا می‌رویم، و از ما چه گناهی سر زده است که باید جبران شود، چگونه زاده می‌شویم و می‌میریم و چگونه از نو دیده به هستی می‌گشاییم. در

عقاید خود را با عقاید ملل و نحل مختلف و متن می‌داد و از اصطلاحات و تعبیرات

۱. ناصح ناطق، بحثی درباره زندگی مانی و پیام او، ص ۵۴.

متن دیگری آمده است: «شناختن آدمیزاد، سرآغاز کمال است و شناختن خدا پایان آن...»^۱ ریشه اندیشه گنوسی یا عرفانی، دست یافتن به حقایق از طریق حال و جذبه و کشف و شهود است؛ تنها از این راه می توان جوهر اصلی اشیاء و امور را با چشم دل دید. اندیشه های گنوسی، عرفانی قرنهای قبل از مانی در دماغ بشر راه یافته بود «بازیلید» می گوید: از اراده خدا، آنچه در دست داریم اینست که همه چیز را دوست بداریم زیرا همه چیز از اوست و به او باز می گردد. وظیفه انسان این است که طمع در چیزی نبندد و هیچ چیز را دشمن ندارد و با کسی خصومت نرزد. پیروان این افکار چنانکه «اپینان» می گوید از نظر نوع دوستی اشتراک کامل دارند و می گویند همه، به همه باید عشق بورزند تا بذر کلامی و عقلی محفوظ بمانند. در اخلاق «ایزیدور» آمده است «هنگامی که حواریان پرسیدند آیا باید زن خواست یا از زناشوئی پرهیز کرد؟ خدایگان در پاسخ گفت: همه این سخن را در نمی یابند زیرا کسانی هستند که مرد نیستند.»^۲ سن اگوستین که حدود ده سال مجذوب افکار و اندیشه های مانی بود و اصل دوگانگی مانی، یعنی جهان روشناییها و نیکیها، و جهان تاریکیها و پلیدیها را قبول داشت و نبرد و پیکار میان این دو جریان نیکی و بدی را جاودانه و سرمدی می شمرد، پس از آنکه به مسیحیت گروید یکباره با اندیشه ها و معتقدات دیرین خود قطع رابطه نکرد «سن اگوستین مدعی بود که برای آشتی دادن فرقه های گوناگون مذهبی می جنگد، او می خواهد به حکیمان بگوید که اگر از چند روش نادرست دست بکشند، آنان نیز به حقیقت کُل خواهند رسید ولی اگوستین فلسفه اپیکور را بهیچ روی پذیرفتنی نمی دانست؛ در هنگامی که با ملحدان طرف صحبت است می گوید که هر اشتباهی حاوی جزئی از حقیقت است، البته حقیقت پوشیده یا حقیقت کاسته شده و کم مایه، ولی همه این حقایق ناقص و یا پنهان می توانند در کیش کاتولیکی با هم آشتی کنند و به همزیستی دست یابند. اگوستین منکر قدرت دولت نیست، او می خواهد ثابت کند که آسایش مردم، در زیر سایه دولتها و در گرو صنایع عالی شهروندان است او با احترام به نیروی اجتماعی، تقوای تشویق و فسق و ناپارنمایی را محکوم می سازد.»^۳ کیش مانی با تمام مشکلاتی

۲. همان کتاب، ص ۸۷.

۱. همان کتاب، ص ۶۸.

۳. همان کتاب، ص ۹۴ (به اختصار).

که در سر راه خود داشت روز به روز به شماره پیروانش افزوده می شد، فرتوناتوس از پیروان مانی، در چند جلسه با سنت اگوستین در پیرامون صحت راه و رسم مانبگری سخن می گوید و سنت اگوستین بر بطلان عقاید او و صحت مبانی مسیحیت دلیل می آورد. در سال ۱۰۲۸ پاپ اینوسان سوم به جهان مسیحیت اعلام خطر کرد و از عواقب گسترش آیین بدعت گذاران کاتار (پیروان مانی) سخن گفت. در نتیجه، جنگ و جهاد با مردم آبی یا کاتارها سالها طول کشید تا سرانجام در سال ۱۳۴۴ میلادی دژ من سگورا آخرین پناهگاه این فرقه بی آزار بدست دشمن متعصب افتاد، ۲۱۰ تن از پیروان آیین کاتار را بی رحمانه بر فراز تلی از هیمه، چون شمع سوزاندند و آنان بدون اینکه راه تقیه و کتمان پیش گیرند شجاعانه از مرگ استقبال کردند. با مرگ این گروه ناقوس فناء تمدنی بس درخشان در جنوب فرانسه به نوا درآمد. در جریان قرن یازدهم تا سیزدهم میلادی، دادگاههای نفتیش عقاید هر جا فردی از افراد کاتاری می یافتند بی درنگ به دست آتش می سپردند.

نظریات کاتارها

کاتارها، جهان مادی را ساخته خدا نمی دانستند بلکه می گفتند «جهان ما پر از شر و پلیدی است و سازنده و آفریننده آن شیطان است. روح آدمی اسیر زندان تن است (که شیطان آن را آفریده است) و روح انسان مولود خدا و ساخته اوست و می تواند به راهی و آزادی بشر از پلیدها کمک کند.» کاتارها از برکت اخلاق خوب و روش توأم با مدارایی که داشتند مورد محبت و علاقه اکثریت مردم بودند. نندتیا نجبا و اشراف، بلکه بورژواها، تجار، پیشه‌وران و کشاورزان به حمایت آنان برخاستند و جمعی از آنان به آیین کاتاری پیوستند، دهقانان نسبت به کاتارها بسیار مشفق بودند و کاملان شکنجه شده را احترام می کردند و پناه و غذا می دادند و در صورت لزوم پنهان و مخفی می کردند. جالب توجه است که کاتارها اهل سعی و عمل بودند. بسیاری از مبلغان کاتار از راه بافندگی و نساجی امرار معاش می کردند و در حقیقت رابطه‌ی ناگسستی بین زنده‌گانی کاتاری و حرفه بافندگی بود. از ۱۲۰۹ تا

۱. Mount Segur.

۲. همان کتاب، ص ۱۱۵. (به اختصار).

۱۲۵۰ بیشتر اشراف، کاتاری مذهب بودند و از ۱۲۵۰ تا ۱۳۰۰ غالباً بورژوازی ثروتمند، صرافان، صنعتکاران، قضات و مالکان کوچک، مذهب کاتاری داشتند و از ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۰ غلبه با کارگران شهری و کارگران روستائی بوده است. بطور کلی باید گفت مذهب کاتاری هیچگاه مخصوص یک طبقه یا قشر مشخصی نبوده است؛ کاتاریسم با روح عرفانی خاصی که داشت مذهبی مردم‌پسند بود؛ اندیشه پیروزی برهوا و هوس از راه تحمل رنج، و اخلاق پاک و بی‌آلایش، و تقوایی که کاتارها موعظه و تبلیغ می‌کردند، سبب گردید که طبقات مختلف جامعه به این مذهب ساده و بی‌آلایش بگروند و کاتارها چه برای تبلیغ عقاید خود و چه برای تأمین نیازمندیهای اقتصادی، به فعالیتهای گوناگون روی آوردند و در پناه پول توانستند بسیاری از نقشه‌ها و هدف‌های خود را عملی سازند و با دادن رشوه، کاتارهای زندانی را از زندان کلبسا فرار دهند؛ یا بعضی از مأمورین نفیث عقاید را بخرند و با خود همدست کنند و حتی کسانی را به قتل آنان وادارند - غیر از «کاملان» که از تلاشهای مادی و اقتصادی دوری می‌جستند، کاتارهای عادی از طریق کسب و تجارت و خرید و فروش خانه‌ها، مویزها و کشتزارها پول کلانی بدست می‌آوردند و از راه پول و رشوه نه تنها به خنثی کردن توطئه‌ها و دسایس کلیسای کاتولیک و دستگاه نفیث عقاید و افکار موفق می‌شدند، بلکه با این پولها و اعاناتی که دولتمندان در اختیار رهبران قرار می‌دادند، بخش کتابهای مذهبی، برگزاری اجتماعات، فعالیتهای تبلیغاتی در کشورهای همجوار، دستگیری از نیازمندان، خرید عمال فاسد و دیگر تلاشهای اجتماعی به سهولت امکان‌پذیر می‌گردید و کاتارها که در نظر دشمنان قومی کافر و مرتد به‌شمار می‌رفتند می‌توانستند به حیات مخاطره‌آمیز و پرتلاش خود ادامه دهند.

حرفه‌ها و مشاغل کاتارها

بطور کلی کاتارها برای آنکه در محیط آمیخته به تعصب و جاهلیت قرون وسطا بتوانند نقشه‌های خود را مخفیانه عملی کنند، هرکس بر حسب ذوق و استعدادی که داشت به کار و کسبی می‌پرداخت یعنی از راه تجارت، خرید و فروش پارچه، و نیز از راه کفّاشی، نانوائی، بنائی، سلمانی، نخ‌ریسی، پارچه‌بافی و جز اینها به تلاش

معاش و تبلیغ عقاید خود می پرداختند. بطور کلی کاتارها، از نظر ایدئولوژی نسبت به مسیحیت و کلیسای کاتولیک، و از لحاظ روش اقتصادی نسبت به فئودالها، جماعتی پیشرو و مترقی بودند و با روح زمان و طبقه بورژوازی تازه به دوران رسیده که هواخواه گسستن بندهای قرون وسطائی بود توافق و هماهنگی داشتند. کاتارها برای کمک به نهضت نوین بورژوازی و بجریان انداختن پولهای راکد، سود دادن و سود گرفتن از سرمایه را امری مباح شمردند و علی رغم کلیسا، مباحه دادن و بهره برداری معتدل و معقول از پول را عملی سودمند می شمردند؛ بهمین جهت سرمایه داری فرانسه با علاقه و صمیمیت از کاتاریسم حمایت می کرد و این جریانات در مجموع به افزایش و توسعه شهرها، ایجاد راههای ارتباطی، ترقی صنعت و تجارت، رشد فکری مردم و سست شدن مبانی فئودالیسم کمکی شایان کرد.^۱

صومعه مانویان دارای ۵ تالار بود که یکی اختصاص به کتب و تصاویر و دیگری برای روزه و خطابه های مذهبی و تالار سوم برای عبادت و اعتراف و چهارمی برای تعلیمات مذهبی و آخرین تالار برای مؤمنین و برگزیدگان بود. مانویان در این تالارها به اقامه مراسم مذهبی می پرداختند، نمازهای آنها با غنا و موسیقی همراه بود. آنها نه تنها موسیقی را حرام نمی شمردند بلکه موسیقی را هدیه یی آسمانی و عاملی برای تزکیه نفس می دانستند. در الفهرست ابن الندیم، اصولی که نیوشاگان یعنی عامه مردم (در مقابل برگزیدگان) باید از آن پیروی کنند چنین بیان شده است: «بناها را نباید پرستید، دروغ نباید گفت، از تنگ نظری و خست باید گریزان بود، از قتل نفس، از زنا و دزدی باید احتراز کرد، در انجام وظایف و در پیشه و حرفه باید کوشا و زتین بود، از فلسفه ساحری و افسونگری باید دوری گزید؛ نیوشاگان در عمل زن و فرزند و دارایی داشتند و به سوداگری و کشاورزی می پرداختند و در فکر آسایش خویش بودند به همین جهت مخالفان آنها را پیرو اصیل مکتب مانی نمی شمردند. با اینکه نیوشاگان زندگی پارسایانه نداشتند، ولی چون وقت خود را وقف خدمت برگزیدگان می کردند و وجودشان برای جامعه مانوی سودمند بود».^۲

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر نگاه کنید به سلسله مقالات جلال ستاری در پیرامون کاتارهای مانوی در مجله آینده خرداد ماه ۱۳۶۰ از صفحه ۲۰۲ به بعد.
 ۲. ناصح ناطق، بحثی درباره مانی، پیشین، ص ۲۲۹ به بعد.

تعقیب شدید مانویان که کربلا (ع) با او می‌رفت و در آنجا کشته شد. از عهد بهرام پادشاه ساسانی که مانی طریقت خویش را اعلام کرد، تا قرن‌ها پس از ظهور اسلام، زادقه همواره مورد تعقیب خلفا، امرا و مردم جاهل و متعصب زمان بوده‌اند.

در تاریخ یعقوبی می‌خوانیم که: «مهدی خلیفه با پشتکار و جدیت، زندیقان را می‌جست و می‌کشت و در نتیجه کسان بسیاری به جرم زندقه به دست وی کشته شدند. روزی به‌وی خبر رسید که پسر دبیر درگاهش ابی عبدالله زندیق است، او را احضار کرد و به او تکلیف کرد که توبه کند، وی گفت: از آنچه که بر آن هستم بر نمی‌گردم و راه و رسم دیگری را هم نمی‌پذیرم. مهدی به پدر صالح ابی عبدالله فرمان داد که سر فرزندش را با دست خود ببرد، وی نتوانست فرمان را اجرا کند، و دیگری صالح را گردن زد، پس مهدی از ابی عبدالله خواست نامه‌ای بنویسد، وی برپیکر بی‌جان فرزندش خیره شده بود دستش به کاغذ و قلم نمی‌رفت. مهدی آثار ناراحتی را در سیمای ابی عبدالله دید و به‌وی گفت که از کشته شدن دشمن خدا آزرده شدی؟ خداوند ترا از من دور کند، سپس او را معزول کرد و شغلش را به یعقوب این داود داد.

سپس صالح بن عبدالقدوس را آوردند و پس از توبه دادن در حین بازگشت، وی را هم گردن زدند. وی شعری خواند که مفادش این بود که هیچ پیرمردی اگر زیر خاک هم خوابیده باشد، اخلاق خود را عوض نمی‌کند (الشَّيْخُ لَا يَنْزُكُ أَخْلَاقَهُ حَتَّى يُوَارَى فِي سُرِّي رَمِيه).

طبری در تاریخ الأمم و الملوك آورده است: در سال ۱۶۹ موسی زندیقان را دنبال کرده و گروهی از آنان را در راه خدا کشت، از آن جمله «بزدان پورباوان» بود، همچنین یقطین و علی بن یقطین را که از اهل نهروان بودند گردن زدند، گناه وی این بود که در سفر حج هنگامی که حاجیان را در حال هَرَوَکه دید با طعن و طنز گفت مَا أَشْبَهُهُمْ بِالْبَقَرِ تَدْوُسُ فِي الْبَيْدَرِ. موسی وی را مصلوب کرد؛ ولی چون صلیب شکست، بر سر یکی از حاجیان افتاد، در نتیجه حاجی و خرش هردو کشته شدند... مقدسی دربارهٔ آئین مانی می‌گوید: «زرقان معتقد است که خرّمیان با مانویان در دوگرایی شریکند، خرّمیان به مسلمانان تظاهر می‌کنند، ولی مانویان به دو نیرو

معتقدند؛ صابین به روشنائی و تاریکی عقیده دارند (مانند مانویان)؛ مانی نخستین کسی بود که زندقه را آشکار کرد. زندقه نامهای گوناگون داشت و اکنون به آن علم الباطن و باطنیه نیز می‌گویند...^۱

که هرخواه گسستن بدهای قرون وسطائی بود نوان و مباحثی دانفاده بکالیج
تصوف در جهان مسیحیت

چنانکه قبلاً اشاره کردیم در عالم مسیحیت، بعضی از عیسویان مشرق زمین تحت تأثیر شرایط خاص اقتصادی و اجتماعی به رهبانیت روی آوردند؛ «در مصر و سوریه عده‌ی گوشه‌نشینی اختیار کردند و دور از مردم به ذکر و فکر مشغول شدند؛ این جماعت را ارمیت^۱ یعنی کسانی که در بیابان زندگی می‌کنند یا موآن^۲ یعنی منزوی می‌نامیدند. در قرن چهارم میلادی تعداد رهبانان رو به فزونی گذاشت؛ در بعضی نواحی صومعه تشکیل دادند، همگی از یک قانون پیروی می‌کردند و از رئیسی که «پدر» خوانده می‌شد اطاعت می‌کردند... یک اسقف بشام سن بازیل^۳ قوانین و نظاماتی وضع کرد که در همه صوامع شرق مجری گشت. زندگی بعضی از آنان با انواع محرومیتها قرین بود از جمله: یک رهبان مصری در اطاق کوچکی که به قبر شباهت داشت سکنی گزیده بود بعد از سه چهار روز روزه با شیرۀ نباتات و چند انجیر افطار می‌کرد و جان ضعیف و ناتوان خود را نگاه می‌داشت، غالباً نماز و دعا می‌خواند، برای آنکه خستگی بدنی مُعِدِّ مشقّات روزه باشد زمین را بیل می‌زد، به تقلید رهبانان و مطابق دستور پُلُس مقدس که گفته بود: «کسی که کار نمی‌کند نباید غذا بخورد»، از فی زنبیل می‌بافت به اندازه‌ی ضعیف‌الجثّه بود که بیش از پوست و استخوانی نداشت، موی سر را سالی یکمرتبه روز عید فصیح کوتاه می‌کرد، تادم مرگ روی خاک یا حصیر می‌خوابید، توبره‌ی را که لباسش بود هرگز نمی‌شست و می‌گفت نظافت با زنار بستن منافات دارد...^۴

عاداتی که گفتیم در غرب دیرتر شایع شد؛ اولین صومعه در گُل در آخر قرن چهارم میلادی بنا شد سن مارتن^۴ قبل از آنکه اسقف شود، دو صومعه نزدیک

۱. Ermite.
۲. Moines.
۳. Saint Basile.
۴. Martin.

«پوآتیه»^۱ و تورس^۲ ایجاد کرده و دو ضمیمه دیگر نیز در مازنی احداث نمود. ^۳ در
 این پیشینه، به آنگیز سیون، پیران خورشید و پیران خورشید و پیران خورشید
 رهبانان مسیحی را با ۱۰۰۰ سال پیش به اواسط سده پنجم میلادی و در زمان پادشاه ساسانی
 انقطاع از دنیا و رهبانیت بین سالهای (۳۰۵ تا ۷۱۲ م) به علت شکستهای
 سیاسی و اقتصادی جامعه روم بیش از پیش در بین مردمی که خود را مُتعبّد و
 دین دار می شمردند فزونی گرفت. رهبانان ناگزیر بودند که از اوامر و دستورهای
 بلهوسانه مرشدان و پیران خود پیروی کنند و گاه به رهبانان دستور داده می شد که
 «مثلاً صخره عظیمی را از جای بردارند و با منتهای دقت چوب خشکی را که در
 زمین غرس شده بود آب بدهند تا بعد از سه سال چون درختی بارور شود؛ به تنور
 پراتش قدم نهند و یا کودک خردسال خود را در استخر ژرفی اندازند. در تاریخ
 دیرهای عیسوی به وصف احوال چند تن قدیس یا دیوانه بر می خوریم که به واسطه
 بی فکری و بی باکی در اجرای اوامر پیران خویش، نامشان باقی مانده است. آزادی
 فکر که سرچشمه هرگونه احساس عقلانی و جوانمردانه است برائتر اعتیاد
 به فرمانبرداری و خوشباوری از بین رفت... رهبانان نائب در زیر بار جانکاه چلیپاها و
 زنجیرها بر زمین می افتادند و جوارح پوست و استخوان شده آنها، فشار گردنبندها،
 دستبندها، بازوبندها، و زانوبندهای سنگین آهنی را تحمل می کرد، هرگونه تنپوش
 و پوشاکی را با اشمئزاز تمام به دور می افکندند. طبق روایات موجود به ذکر احوال
 پاره ای از این قدیسان و وحشی برمی خوریم که زن یا مرد، لخت و عریان راه
 می رفته اند و فقط موهای بلندشان بدنشان را می پوشانیده است... رهبانان، مرکب از
 افراد سنگدل و بی عاطفه ای بودند... تعصب و حمیت بی رحمانه اینگونه مردمان
 بود که چون پیگیر شد، سازمان مقدس! انگیزسیون یا تفتیش عقاید را بوجود آورد.
 ... همگی اعتقاد داشتند که این گونه مردم تارک دنیا می توانند با لمس دستی،
 ادای کلمه ای یا فرستادن پیامی از دور، بیماریهای مزمنی را علاج کنند و سمج ترین
 شیاطین را از تن ها و روانهای افراد برانند؛ همگی اعتقاد داشتند که اینگونه مردم

1. Poitiers.

2. Tours.

۳. تاریخ روم، تألیف آلیرماله و ژول ایزاک، ترجمه عبدالحسین زیرک زاده، کتابخانه

این سینا، ص ۳۵۲.

تارک دنیا می توانستند بدون پروا، به شیران و مارهای بیغوله نزدیک شوند یا بالحنی
تحکم آمیز آنها را امر و نهی کنند، شاخه های خشک را بارور سازند، آهن سنگین را
بروی آب معلق نگاه دارند، بر پشت تمساحی سوار شده از رود نیل بگذرند، به میان
کوره آتشین رفته بی گزند بیرون آیند و... خوشباوری مردم مسیحی قوای عقلائی را
فاسد و بی اثر کرد، ادله و براهین تاریخی را بی مقدار ساخت، موهوم پرستی
اندک اندک مشغول سرسخت فلسفه و طبیعیات را خاموش کرد...!

ریشه‌های مادی تصوف بعد از اسلام

به نظر ویل دورانت «... در شرق کهن، که توالد روزافزون بشر بر تولید ناچیز خاک پیشی می‌جست و فرد بر اثر فقر مغلوب جمع می‌گشت، عقیده به اراده در دین و فلسفه سستی گرفت و معنی سعادت عبارت شد از نفی لذت و خوشی؛ فرد، مقهور عقیده به سرنوشت و قضا و قدر و عقیده حکیم و کاهن شد... فرد خود را در برابر آن گذشته غم‌انگیز بی‌پایان، ذره‌بی ناچیز می‌دید... اما در تمدنهای فعال و مترقی، که شعله مرموز اندیشه بر چهره سرنوشت تابید و تسلطی موقت بر محیط پدید آورد...، فرد در اعتقاد به شخصیت خلاق خود دلیلی بهتر پیدا کرد و در خود اثری از آزادی و اختیار دید.»^۱

صاحب‌نظران امروز ضمن بحث در پیرامون علل مادی رسوخ اندیشه‌های عرفانی می‌گویند «که اگر محیط مادی و جغرافیائی تغییر کند، در ساختمان جسمانی و طرز فکر انسان نیز متقابلاً تغییراتی پدیدار می‌شود؛ به عنوان مثال اگر دو برادر دو قلو را، که ساختمان مغزشان تقریباً یکی است، در دو جامعه متفاوت که طرز تولید مواد (زراعت و صنعت)، آداب و رسوم و مذهب و غیره در آن‌ها با هم فرق دارد تربیت کنیم طرز تفکر دو برادر با یکدیگر اختلاف خواهد داشت؛ به عبارت دیگر یک شخص در خرابه و شخص دیگری در قصر دو نوع مختلف فکر می‌کنند. پس فکر هر موجود زنده، نماینده جمیع عوامل مادی است که در وی و اسلاف وی یعنی اساساً در تشکیل او مؤثر بوده است... تصوف از عقایدی است که